



مقایسه‌ی دو چامه‌ی خاقانی شروانی و ملا محمود بیخود

سید احمد پارسا^۱

چکیده:

نظیره‌گویی، اقتباس و استقبال سرایندگان از سروده‌های یکدیگر در ادب پارسی، از پیشینه‌ی دیرینه‌ای برخوردار است. یکی از سرایندگانی که سروده‌هایش مورد توجه و اقتباس و نظیره‌گویی سرایندگان بعد از خود قرار گرفته و مورد توجه آنان واقع گشته خاقانی شروانی (۵۲۰-۵۹۵ ه. ق) شاعر کرد عراقی است. در این پژوهش ضمن مقایسه‌ی این دو سروده، تأثیر سروده‌ی خاقانی بر شعر بیخود در دو حوزه‌ی فرم و محتوا مورد توجه قرار می‌گیرد. نتیجه نشان می‌دهد با این بررسی می‌توان به شناخت بهتری از تأثیرگذاری سروده‌های خاقانی و اهمیت آن‌ها از دیدگاه سرایندگان دیگر دست یافت.

واژگان کلیدی:

خاقانی، بیخود، قصیده، نعت حضرت رسول(ص).

۱- مقدمه

نظیره‌گویی، اقتباس و استقبال سرایندگان از سروده‌های یکدیگر از پیشینه‌ای دیرپا برخوردار بوده است. این امر با انگیزه‌های مختلفی چون ادعای برابری و همسانی، هنرنمایی، طبع‌آزمایی ادبی و گاه تنها با جنبه‌ی سرگرمی و تفریح صورت می‌گرفت. مسلماً در این زمینه‌ها بیشتر، سروده‌های سرایندگان توانمند مورد تقلید و اقتباس و طبع‌آزمایی واقع می‌شد. البته گاه نیز جداییت سروده‌ی

^۱ دانشیار دانشگاه کردستان

دومی به حدی بود که سروده‌ی اول را تحت‌الشعاع قرار می‌داد و زیبایی و توانمندی‌های به‌کار رفته در آن را کم‌رنگ می‌کرد. تقلید و اقتباس‌های حافظ از سراینده‌گان پیشین اغلب از همین نوع است:

موارد زیر نمونه‌هایی از مصادیق این سخن به‌شمار می‌روند:

دی ناگه از نگارم اندر رسید نامه	قالت رأی فؤادی من هجرک القیامه
از خون دل نوشتم نزدیک دوست نامه	انسی رأیتُ دهرأ من هجرک القیامه
	(سنایی، دیوان ص ۱۰۱۲)
	(حافظ)

بود آیا که خرامان ز درم بازایی	گره از کار فروبسته‌ی ما بگشایی
بود آیا که در میکده‌ها بگشایند	گره از کار فروبسته‌ی ما بگشایند
	(عراقی، دیوان، ص ۲۹۴)
	(حافظ)

زاهد دهدم توبه ز روی تو زهی روی	هیچش ز خدا شرم و ز روی تو حیا نیست
نرگس طلبد شیوه‌ی چشم تو زهی چشم	مسکین خیرش از سر و در دیده حیا نیست.
	سلمان ساوجی (دیوان ص ۲۹۰)
	حافظ

پیام دوست ز نسیم سحر دریغ مدار	نیاز گوشه‌نشینان خبر دریغ مدار
صبا ز منزل جانان گذر دریغ مدار	وز او به عاشق مسکین خبر دریغ مدار
	خاقانی
	حافظ

ای باد صبح ببین به کجا می‌فرستم	نزدیک آفتاب وفا می‌فرستم
ای هدهد صبا به سبا می‌فرستم	بنگر که از کجا به کجا می‌فرستم
	خاقانی
	حافظ

با بخت در عتابم و با روزگار هم	وز یار در حجابم و از غمگسار هم
	خاقانی

دیدار شد میسر و بوس و کنار هم از بخت شکر دارم و از روزگار هم
مضامین مشترک و تأثیر و تأثر شاعران از همدیگر تنها ویژه‌ی شاعران فارسی زبان نیست، بلکه
درباره‌ی شاعران غیر ایرانی به‌ویژه شاعران عرب‌زبان نیز صادق است. ابیات زیر نمونه‌ای از
این‌گونه موارد است:

وقوفاً بها صحبی علی مطیهم یقولون لاتهلک اسی و تجمل
امرء القیس (ترجانی‌زاده، ۱۳۸۲، ۱۸)
وقوفاً بها صحبی علی مطیهم یقولون لاتهلک اسی و تجلد
طرفه‌ین عبد (همان: ۵۶)
گاه نیز شاعران فارسی زبان در برخی از موارد در زمینه‌ی مضامین مشترک از سرایندگان عرب
متأثر می‌شوند. ابیات زیر نمونه‌ای از این‌گونه است:

تعد ذنوبی عند قوم کثیره ولا ذنب لی الا العلی و الفواضل
(ابوالاعمری)
یعنی: گناهان من نزد گروهی زیاد شمرده می‌شود (گناهان زیادی به من نسبت می‌دهند) درحالی
که گناهی جز دارا بودن بلندمرتگی و فضیلت‌ها ندارم.
زمانه به مردم نادان دهد زمام مراد تو اهل دانش و فضلی همین گناهت بس

(حافظ)
این تأثیرات تنها به تأثیر شاعران عرب بر شاعران فارسی‌زبان محدود نمی‌شود و در زمینه‌ی تأثیر
شاعران دیگر زبان‌ها نیز بر سرایندگان عرب نمونه‌های فراوانی وجود دارد که در این‌جا به‌منظور
جلوگیری از اطاله‌ی کلام به یک مورد بسنده می‌کنیم:

شکافی که بینی بر ایوان کسری دهانیست که گوید بقا نیست کس را
(شیخ رضا طالبانی، ۲۰۰۰ص ۱۱۲)
ان هذا ایوان ایوان کسری دکه الدهر بالخطوب و هده
و هو یحکی انفتاح ثغرنذیر صانع البقاء لله وحده
(معروف الرصافی، نقل از همان)

۲- خاقانی و سرایندگان بعد از او
فهم قصاید خاقانی برخلاف غزل‌هایش به‌دلیل وفور استعارات، کنایات، تلمیحات و اصطلاحات
ترسایی به‌آسانی میسر نیست. با وجود این سرایندگان زیادی تحت تأثیر سروده‌ها و شخصیت
شاعری و توانمندی او قرار گرفته‌اند. برندق خجندی از شاعران اواخر قرن هشتم و اوایل قرن
نهم، قبولی (قرن نهم)، هاتفی (متوفی - ۹۲۷ هـ. ق.)، جمال‌الدین عبدالرزاق (متوفی ۵۸۸)،
امیرخسرو دهلوی (۶۱-۷۲۵ هـ. ق.)، جامی (۸۱۷-۸۹۸ هـ. ق.)، عرفی شیرازی (۹۶۳-۹۹۹ هـ. ق.)

و آذر بیگدلی (۱۱۳۴-۱۱۹۵ ه. ق) و... از جمله‌ی چنین افرادی هستند. به عنوان نمونه جامی در سروده‌ای که به اقتفای یکی از قصاید خاقانی با مطلع زیر سروده:

مرا دل پیر تعلیم است و من طفل زبان دانش دم تسلیم سر عشر و سر زانودبستانش

چنین می گوید:

سخن آن بود کز اول نهاد استاد خاقانی به مهمانخانه گیتی پی دانشوران خوانش

(جامی به نقل از حکمت، ۱۳۶۳: ۱۱۹)

مهارت خاقانی و توانمندی او در قصاید متکلف نمونه و مثلی برای سرایندگان بعد از خود گشته است، به طوری که بسیاری از افراد هنگامی که خواسته‌اند، توانمندی شاعری یا برتری او را بر اقرانش نشان دهند او را خاقانی عصر خود دانسته‌اند. احمد گلچین معانی از قول مؤلف احسن التواریخ، خواجه حسین ثنایی (متوفی ۹۹۵ هـ) را چنین معرفی کرده است: «در مضممار سخنوری و عرصه‌ی نکته‌دانی گوی مسابقت و پیش‌بینی از فارسان این فن شریف از همگان می‌رود، خاقانی عصر خود است و کسی را با او سنجیدن و کفو او دانستن بی‌انصافی است.» (فخرالزمانی قزوینی، ۱۳۶۲، ۲۰۰)

گاه شاعران، خود نیز برای نشان دادن مهارت خود، خویشان را خاقانی عصر خود دانسته‌اند، چنانچه نوعی خبوشانی (متوفی ۱۰۱۸ ه. ق) گوید:

عیار سخن را تو دانی که چیست
سلیمان شناسد که بلقیس کیست
به خانی شکوه سلیمانیت
تو خاقان و نوعی است خاقانیست

(همان، ۲۷۴)

یا میرسنجر بن میرحیدر معمایی (متوفی ۱۰۲۳ ه. ق) در بیتی خود را با خاقانی و سبحان وائل مقایسه کرده است:

تو که خاقانی عهدی، ز تو این‌ها عجب است
تو که سبحان یمانی ز تو دورست این‌ها
(همان: ۳۴۹)

برخی از سرایندگان نیز با اشتراک در مضمون، وزن قافیه و ردیف، سروده‌هایی به اقتفای خاقانی سروده‌اند که پیشتر به نام برخی از آنان اشاره شد. در این‌جا نمونه‌وار به چند مورد دیگر اشاره می‌کنیم:

هین که به میدان حسن رخس درافکند یار
بیش بهاتر ز جان لعل بهایی بیار
خاقانی
هین که صبا برفکند زلف ز رخسار یار
در دل شب جلوه کرد صبح پسین آشکار
فصیحی

نثار اشک من هر دم شکرریز است پنهانی
 که همّت را ز ناشوئیست از زانو و پیشانی
 دل‌م بگرفت ز آستین ریاپوشان پالانی
 روم از کاروان ناله دزدم دلق عریانی
 خاقانی
 فصیحی

۳- خاقانی و بیخود^(۱)

یکی از چامه‌های مشهور خاقانی حبسیه‌ای است با مطلع زیر:
 صبحدم چون کله بندد آه دودآسای من
 چون شفق در خون نشنید چشم شب‌پیمای من
 این حبسیه که شرح مویه‌های جانکاه شاعر و رنج‌های او در زندان است، با همان وزن و قافیه و
 ردیف مورد استقبال چند تن از شاعران قرار گرفته است:
 صبحدم چون در خروش آمد دل شیدای من

چرخ را بنشانند در خون چشم شب‌پیمای من
 (فصیحی هروی به نقل از قیصری، ۱۳۷۲: ۱۰۷)

از درون سینه‌ی من می‌ناید برون آوای من
 شد گره فریاد من از خشم من در نای من
 (کمالی شاعر خراسانی به نقل همان)

بس که شد دنبال محمل این دل شیدای من
 گرد دامان جنون شد تربت صحرای من
 (بیخود، بی‌تا، ص ۲۱۰)
 در این‌جا به دو دلیل به مقایسه‌ی این چامه‌ی بیخود با حبسیه‌ی خاقانی می‌پردازیم: نخست آن
 که چامه فصیحی مورد بررسی واقع شده است، (ر.ک، پاژ، شماره ۹) سروده‌ی آقای کمالی نیز به
 تمامی در دسترس نیست و آقای دکتر قیصری به نقل از دکتر احمدعلی رجایی تنها به مطلع آن
 اشاره کرده‌اند.

دو دیگر آن که فصیحی ایرانی است. پژوهندگان ادبیات خواه ناخواه با ایشان آشنا هستند. اما
 بیخود شاعری عراقی است و دیوان او نیز کمتر در دسترس فارسی زبان قرار گرفته است. بنابراین
 ممکن است ایرانیان کمتر به سروده‌های او دسترسی داشته باشند. هدف مقاله‌ی حاضر نیز علاوه
 بر ایجاد یک شناخت نسبی از بیخود، بررسی و مقایسه‌ی این دو چامه خاقانی و بیخود در دو حوزه
 فرم و محتوا می‌باشد.

۳-۱- فرم

۳-۱-۱- وزن، بحر و قالب

هر دو سروده در قالب قصیده و در بحر رمل مثنی محذوف (فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلن) سروده شده اند. به عبارت دیگر هر دو قصیده در موسیقی بیرونی مشترکند. با این تفاوت که چامه‌ی خاقانی دارای ۶۵ بیت و چامه‌ی بیخود ۹۳ بیت می‌باشد.

۲-۱-۳- قافیه و ردیف

در هر دو سروده واژه‌ی «من» ردیف واقع شده، در واژه‌های قافیه نیز «الف» حرف روی و «ی» به عنوان حرف وصل در هر دو سروده مشترک است. بنابراین هر دو سروده از نظر موسیقی کناری نیز کاملاً مشترکند. واژه‌های قافیه نیز برخی در هر دو سروده مشترک و برخی متفاوت هستند.

۱-۲-۳- قوافی مشترک

واژه‌های صحراء، پاه، اعضاء اجزاء، صهبا، دیا، خارا، بینا، بالا، برنا، حربا، جا، فلک‌پیما، آبا، خون پالا، دریا، فردا، زمین‌پیما، ماوا، سواد، استغنا و خضرا از واژگان مشترک به کار رفته در هر دو قصیده به عنوان قافیه هستند. برخی از قوافی مرکبند و در برخی از آنها نیز جزء دوم مشترک است. قافیه‌های زیر از این نوع محسوب می‌شوند:

خاقانی:	شب‌پیما، زمین‌پیما	جان فرسا	می‌پالا
بیخود:	فلک‌پیما	گفتگو فرسا	خون پالا

یکی از واژه‌های قافیه نیز در دیوان خاقانی (صورآوا) به صورت مرکب به کار رفته در حالی که در سروده‌ی بیخود به صورت ساده (آوا) مورد استفاده قرار گرفته است.

۲-۱-۳- قوافی غیرمشترک

در هر یک از قوافی این دو سروده واژه‌هایی به چشم می‌خورد که در سروده‌های دیگر وجود ندارد. به عبارت دیگر مخصوص همان سروده می‌باشند:

۱-۲-۳-۱- قافیه‌های غیرمشترک در چامه خاقانی

واژه‌های زیر تنها در چامه‌ی خاقانی وجود دارند و بیخود، آنها را به کار نبرده است:

دودآسا، صفرا، غوغا؛ دروا، زمین‌اندا، گیاآسا، اژدها، دانا، دندان‌خا، زحل‌سیما، محنت‌جا، شب‌ها، یلدا، نکبا، عیسی‌زا، دهان‌آلا، پهلوسا، پروا، سخن‌پیرا، یکتا، یدبضا، گرما، جان‌افزا، زیبا، بویا، برنا، همتا،

عمل فرما، استقصاء، والا، ترسا، منشا، بابا، حمرا، حورا و غراً

۲-۱-۳-۱-۲- قافیه‌های غیرمشترک در چامه‌های بیخود

واژه‌های زیر نیز تنها در چامه‌ی بیخود به کار رفته و در چامه‌ی خاقانی ذکر نشده است.

شیدا، طوبا، غوغا، یکتا، چمن‌پیرا، مینا، زرسارا، یلدا، تیره‌بختی‌ها، اسرا، عقبا، الوثقا، علیا، والا، یغشی، سینا، رعنا، پروا، عنقا، لالا، طغرا، مینا، خرما، معنا، یارا، جنت‌المأوی، حربا، اغوا، تقوا، بلوا، خلیل‌آسا، سرتاپا، پشت‌پا، غبرا، روشن‌را، گفتگوفرسا، احصا، گویا، اروا، ابقا، وای، ناپیدا، دنیا، مولا، صحبت‌آرا، ایما، بدسیما، دین‌پیرا، رسوا، کالا، بیدا، طاها، ازکا، اسقا، گویا، احشا، شیدا، زهرا، شکوی، القا، امضا و مولا.

ترکیبات و اصطلاحات نو فراوانی در هر دو قصیده به چشم می‌خورد، با این تفاوت که ترکیب و سیاق کلام بیخود، شاعران سبک هندی را به یاد می‌آورد. به عنوان مثال به چند مورد اشاره می‌کنیم:

گرد دامان جنون شدن تربت صحرا:

بسکه شد دنبال محمل این دل شیدای من

گرد دامان جنون شد تربت صجرای من

جاده زنجیر مسلسل شدن در پا:

بسکه پیمودم چو مجنون وادی دیوانگی

جاده زنجیر مسلسل گشت، شد در پای من

(بیت دوم)

جوش به جای کثرت:

گشته‌ام تا خاک راه پرخیمایان حسن

جوش خورشیدیست در هر ذره‌ی اجزای من

(بیت هفتم)

۲-۳- محتوی

علیرغم اشتراکات فراوان در فرم، موتیف دو قصیده کاملاً با هم متفاوت است. موضوع قصیده خاقانی حبسیه است. به همین خاطر سراسر این چاهه آکنده از بیان درد و رنج زندان، گریه و زاری خاقانی و شکایت از زمانه و افراد نابکار است. با این وصف از چاشنی مفاخره و خودستایی نیز خالی نیست. در حالی که موضوع قصیده‌ی بیخود، نعت حضرت رسول (ص) است. به همین خاطر در سروده‌ی بیخود تلمیحات قرآنی فراوانی به چشم می‌خورد. ابیات زیر نمونه‌هایی از این موارد به شمار می‌روند:

رشته‌ی خرگاه او شد بهر دل، حبل‌المتین

حلقه‌ی درگاه او شد عروۃ الوثقی من

(بیت ۵)

عروة‌الوئقی در این بیت به بخشی از آیه زیر اشاره دارد:
 لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَ يُوْمِنُ بِاللّٰهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ
 بِعُرْوَةِ‌الْوُثْقٰى لَا يَنْفَصَمُ لَهَا وَاللّٰهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (بقره/۲۵۶)

سخره‌ی صمّای راهش مروه‌ی اهل صفا
 قبه‌ی خضرای جاهش کعبه‌ی علیای من...
 چهره‌ی رنگینش و الشّمسُ ضحای عاشقان
 طره‌ی مشکینش و اللیل إذا یغشای من

اشاره است به آیات زیر:

وَالشَّمْسُ وَ ضُحٰیهَا (الشّمس/۱)، وَاللَّیْلُ إِذَا یَغْشٰی (اللیل/۱)

ماه را از دور شق کردی چو طاق کسروی ای فدای دست اعجازت ز سر تا پای من
 (بیت ۵۵)

تلمیحی است به آیه‌ی:

اقتربت السّاعَةُ وانشقَّ القَمَرُ (قمر/۱)

آل اصحابت که اصحاب الرّقیم دیگرند گر به قطمیرم نخوانند آه بر من، وای بر من
 (بیت ۵۹)

این بیت تلمیحی اشاره به ماجرای اصحاب کهف دارد، ترکیب اصحاب الرّقیم نیز برگرفته از آیه‌ی
 زیر است:

أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ اصحاب الكهف و الرّقیم كانوا مِنْ آیاتنا عجا (کهف/۹)

ای فدای ثانی اثنین اذهما فی الغارتو از ثریا تا ثری پیدا و ناپیدای من
 (بیت ۶۰)

مصراع اول این بیت بخشی از آیه‌ی ۴ سوره‌ی توبه می‌باشد.

«... ثانی اثنین اذهما فی الغار اذ یقول لصاحبه لاتحزن ان الله معنا...»

تلمیحی به ماجرای پنهان شدن حضرت رسول (ص) و ابوبکر در غار ثور است.

تغزل آغاز قصیده‌ی بیخود، با سوز و گداز دل و شکوائیه ماندی از دست دل و دلدادگی، اشک
 خونین و مواردی از این قبیل شروع می‌شود و آوردن ابیاتی با تغزل از این نظیر قصیده‌ی خاقانی
 را فرا یاد می‌آورد.

۴- نتیجه‌گیری

اقتباس، نظیره‌گویی، استقبال و مواردی از این قبیل در ادب ما پیشینه‌ی دیرینه‌ای دارد. این امر با انگیزه‌های مختلفی چون ادعای همسانی، هنرنمایی، طبع‌آزمایی ادبی و گاه تفنن و سرگرمی صورت گرفته است. با وجود دشواری فهم قصاید خاقانی، سرایندگان زیادی تحت تأثیر این قصاید قرار گرفته و به اقتفای او شعر سروده‌اند. یکی از حبسیه‌های او با مطلع:

«صبحدم چون کله بندد آه دودآسای من

چون شفق در خون نشیند چشم شب‌پیمای من»

مورد استقبال شاعرانی چون فصیحی هروی، کمال خراسانی و بیخود قرار گرفته است. مقایسه‌ی دو چاه‌ی خاقانی و بیخود، موضوع این مقاله است. وزن، بحر، قالب و موسیقی کناری از اشتراکات این قصیده، و تفاوت تعداد ابیات، قوافی غیرمشترک و تفاوت محتوایی از موارد مورد اختلاف در این دو قصیده به شمار می‌روند. موضوع قصیده خاقانی حبسیه و موضوع قصیده بیخود، نعت حضرت رسول (ص) می‌باشد. وجود تلمیحات فراوان قرآنی، به دلیل محتوای قصیده بیخود، از دیگر وجوه اختلاف این دو قصیده به شمار می‌رود.

پانوش:

۱- بیخود (۱۳۷۶-۱۲۹۶ ه. ق.) یکی از شاعران و عارفان بزرگ سده‌ی سیزدهم است. نامش محمود فرزند حاج ملا امین فرزند مفتی بزرگ حاج ملا احمد چاومار مشهور به پیرحسن است. تخلصش بیخود (فانی شده، از خود بیخود شده) است که نشان از تمایلات عرفانی او دارد. این شاعر و عارف بزرگ کرد در شهر سلیمانیه‌ی عراق متولد شده است. ماده تاریخ تولد او را آیه‌ی «عسی أن یبعثک ربُّک مقاماً محموداً» ذکر کرده‌اند که به حساب ابجد ۱۲۹۶ ه. ق. است. بیخود در سال ۱۹۰۰ به عنوان حاکم شهر حلبجه تعیین شد.

ایشان در آن‌جا همراه استاد «حلمی» و استاد «زیور» از ادیبان و شاعران نام آور، به‌طور رایگان به تدریس علوم دینی و حوزوی پرداخته است. سپس به سلیمانیه رفته و مفتی آن شهر شده است. ایشان تا واپسین دم حیات تصدی این شغل را برعهده داشته است. بیخود در ساعت سه و ربع بعدازظهر ۱۳۷۶ / ۱۹۹۵ / ۸ / ۲۵ ه. ق. چشم از جهان فرو بست. به مناسبت چهلمین روز وفاتش گردهمایی بزرگی با شرکت جمع کثیری از شاعران و نویسندگان برپا شد. بیخود آثار ادبی و اشعار فراوانی داشته، ولی آن‌چه به دست آمده دیوانی به دو زبان کردی و فارسی در ۲۹۱ صفحه می‌باشد. سروده‌های او به زبان فارسی ۱۲۶ صفحه از این دیوان را به خود اختصاص داده است.

اشعار فارسی او در قالب‌های قصیده، غزل، مسمط‌های مخمس، قطعه، رباعی و مفردات سروده شده است. موضوع سروده‌های او اغلب عارفانه است. مرثیه‌هایی نیز درباره‌ی عارفان و بزرگان

عصر خود داد. غزلیات او سبک هندی را فرایاد می‌آورد. به دلیل تحصیلات دینی، قصاید و غزلیات عارفانه‌ی ایشان مشحون از تلمیحات اسلامی به ویژه تلمیحات قرآنی است. اصل قصیده بیخود در نعت حضرت پیغمبر اکرم^(ص) که به اقتضای قصیده خاقانی سروده است.

بس که شد دنبال محمل این دل شیدای من
گرد دامان جنون شد تربت صحرای من
بس که پیمودم چو مجنون وادی دیوانگی
جاده زنجیر مسلسل گشت و شد در پای من
بس که شد سوراخ سوراخ از هجوم ناله‌ها
ساخت ویران عاقبت این سیل چون نی نای من
بس که بر تار دلم زد آسمان مضراب غم
شور قانونیست در هر پرده آوای من
بس که زد فصاد نفسم نشتر غفلت به دل
جای خون عصیان چکد از هر رگ اعضای من
با بهشتم رغبتی نبود ز فیض گل رخان
سایه‌ی بالا بلندان سایه طوبای من
گشته‌ام تا خاک راه چرخ پیمایان حسن
جوش خورشیدیست در هر ذره‌ی اجزای من
بس که ز آشوب قیامت قامتان در زاریم
شور محشر می‌توان بشنید از غوغای من
از فیوض گریه شد ویرانه‌ام آباد جاه
چشم من گنجینه، پر گوهر یکتای من
لاله‌زار مرده از باران چشمم زنده گشت
دارد اعجاز مسیح اشک چمن پیرای من
در خرابات جهان با شیشه‌ی دردم چه کار
گردن صاف قدح چشمان بود مینای من
نیستم ساقی در این خمخانه محتاج شراب
نشئه‌ی نظاره‌ی خوبان صهبای من

هان مده واعظ به نعمت‌های فردوسم فریب
 خرقه‌ی صد چاک من استبرق دیبای من
 پیری و بیرنگیم آخر توانگر ساختند
 روی و موی من بود سیم و زر سارای من
 عمر رفت و دل نشد نرم از سرشک آتشین^۳
 وای بر من وای بر سنگینی، خارای من
 با بیاضیهای مو ترسم که روز حشر را
 تیره گرداند سواد چهره‌ی یلداى من
 از سیه روزی عجب نبود که بر من صبح عید
 شام ماتم سازد آخر تیره‌بختی‌های من
 گرچه بر من راه شد باریک و شب تاریک لیک
 هست خضری تا در این وادی کند اسرای من
 با شه مصرم به بازار محبت کار نیست
 با متاع آفتاب سدره شد سودای من
 شاه کونین احمد مرسل که جز دامان او
 دستگیری نیست در دنیا و در عقبای من

رشته خرگاه او شد بهر دل حبل‌المتین
 حلقه‌ی درگاه او شد عروۃ‌الوثقای من
 صخره‌ی صمای راهش مروه‌ی اهل صفا
 قبه‌ی خضرای جاهش کعبه‌ی علیای من
 خال هندویش بود سنگ سیاه حاجیان
 طاق ابرویش نماید قبله‌ی والای من
 چهره‌ی رنگینش و الشمس ضحای عاشقان
 طره‌ی مشکینش والللی اذای من
 آتش شوقم درخت طور موسا را بسوخت
 تا تجلی‌گاه او شد سینه‌ی سینای من
 نیستم احول که تا بیگانه از وحدت شوم
 با دو رنگی آشنا نبود گل رعناى من

با جواهر سرمه و با توتیایم کار نیست
 گرد راه او است کحل دیده‌ی بینای من
 رفته‌ام تا در پناه ابرو مژگان او
 از دم شمشیر خنجر چون بود پروای من
 گر نبودی سایبان من همای لطف او
 نام هم‌چون جسم گم گشتی پی عنقای من
 ورنه نبودی گوهر شعرم نگیں نام او
 کمتر از خر مهره گشتی لؤلؤ لالای من
 چون بود مقبول درگاهش عجب نبود اگر
 دره‌التاج سر شاهان بود طغرای من
 بزم نعمت حاسه افعی صفت را کور کرد
 می‌کند کار زمرد سبزه‌ی مینای من
 حرف من شیرین و مضمونش بسی سخت و بلند
 درخور هر پست‌فطرت کی بود خرمای من
 بس که باغ لفظ من از چشمه‌ی نعت آب خورد
 می‌دهد بوی نبوت غنچه‌ی معنای من
 نعت‌خوانی هست کالایی که خیاط ازل
 تا ابد چسپان برید و دوخت بر بالای من
 نه که غواصی چو حسان پی بقعر او نبرد
 من که یک خاشاک آن بحر کمجا یارای من
 یا رسول‌الله به محشر گر شفیع من شوی
 قعر دوزخ گردد اوج جنت‌المأوی من
 و خدا ناکرده گردانی ز من مهر رخت
 حسرتا بر ذره‌ی من، وای بر حربای من
 یا برانی بینوایی چون من از درگاه خویش
 یک سر مو نیست بالله در دو عالم جای من
 یا نباشی همچو من گم گشته‌ای راهبر
 غول‌های این بیابان می‌کند اغوای من
 بس که طاعات مرا زد صرصر شهوت به باد
 دانه‌ای نگذاشت از صد خرمن تقوای من
 کشتیم افتاده در گرداب دریای گناه
 الممد ای ناخدای کشتی دریای من

خون جگر از درد و بلوای نهان و ظاهر
 الممد ای دافع هر درد هر بلوای من
 نفس چون نمرود و عصیان آتش و تو جبرئیل
 الممد ای مطفی‌ای نار خلیل‌آسای من
 پادشاه‌ها دل بزندان معاصی پیر شد
 تا به کی محبوس باشد یوسف برنای من
 انتظار پرتوی از شمع الطاف توام
 ای سراپای تو را پروانه سر تا پای من
 از برای یوسه‌ی پای سگ درگاه خود
 وه چه خوش باشد اگر یثرب کنی مأوای من
 ای خوش آن ساعت که خاشاک مغیلان رخت
 از کف پا سر برون آرد ز پشت پای من
 ای خوش آن ساعت که من چون گنبدت بینم ز دور
 از بلندی‌های او گردون شود غیرای من
 ای خوش آن ساعت که چون افتم به روی روضه‌ات
 تربتش را بوسم و جان خیزد از اعضای من

 ای منامت فرش یعنی طیبه‌ی جنت پناه
 وی مقامت عرش یعنی قلب روشن رای من
 در دل آید گر بیان معجزاتت را کنم
 لال می‌گردد زبان گفتگو فرسای من
 کی نجوم آسمان را کس تواند بشمرد
 معجزات تو کجا و از کجا احصای من
 سایبان‌ت ابر یا بال همای دولت است
 یا پر جبرئیل یا آه فلک‌پیمای من
 ماه را از دور شق کردی چون طاق کسروی
 ای فدای دست اعجازت ز سر تا پای من
 کی بود دل پیش مرآت رخت چون سوسمار
 نکته‌پردازی کند با طوطی گویای من
 زاب انگشت آب دادی لشکر اصحاب را
 من سگ آن لشکر کی می‌کنی اروای من

قطره‌ای زان آب حیوانم در این ظلمت ببخش
 تا بمانم جادوان ای باعث ابقای من
 آل اصحابت که اصحاب‌الرَّقیمی دیگرند
 گر به قطمیرم نخوانند آن بر من وای من
 ای فدای ثانی اثنین اذهما فی الغار تو
 از ثریا تا ثری پیدا و ناپیدای من
 آن که با دنیا نثارت کرد جان از روی صدق
 ای نثار صدق او هم جان و هم دنیای من
 آن که پایش در دهان مار ننهادهی اگر
 کی بدی گنجور گنج صحبت مولای من
 در خمستان خلافت چونکه او سرخوش بود
 منتخب فردی شد از دیوان صحب‌آرای من
 شکر الله بس که دارم گنج اخلاصش بدل
 کرده است از عالم اسباب استغنائی من
 بر بیاض دل سواد نام او چون ثبت شد
 کرد سوی نایب ثانی خرد ایمای من
 کشور آرای خلافت آفتاب معدلت
 نوربخش خانه‌ی پرظلمت سودای من
 آن که هر جا نام او خوانند ابلیس لعین
 می‌دود چون از عبادت نفس بد سیمای من
 آن که بر ذات تو گر ختم نبوت نامدی
 او شدی پیغمبر اقلیم دین پیرای من
 پرتو عدلش اگر نوشیروان دیدی به خواب
 تا ابد پروانه گشتی چون دل رسوای من
 چون برم نام حیای نایب ثالث بدل
 آب می‌گردد ز موج شرم تا پای من
 آن که کشتندش ز طوفان حیا سر برنداشت
 ای شهیدان حیا روح من و آبای من
 سینه‌ام بادا ز داغ آن گلستان وقار
 تا قیامت لاله‌زار زخم خون پالای من
 سرو گلزار خلافت آن که از اخلاص او است
 باشد از موزونی در مصرع بالای من

یوسف وصفش چو دارم دور نبود گر ز مصر
 مشتری با نقد جان آید پی کالای من
 هان برآمد نایب چارم مه پرتوفشان
 از افق یعنی ز برج خاطر خضرای من
 افسر آرای خلافت آن که تخم مهر او
 کاشت دهقان ازل در سینه‌ی بیدای من
 شیر یزدان، فاتح خیبر، هژبر صفشکن
 یکه‌تاز عرصه‌ی دین عترت طاهای من
 ذوالفقار شیر او نیازم که در روز و غا
 می‌نگردد سیر از خون خوردن اعدای من
 تا به آب زَرّ اخلاصش مخمر کرده‌اند
 طرفه اکسیری است خاک طینت ازکای من
 من نخواهم خورد بالله، نشکنم هرگز خمار
 تا به جنت ساقی کوثر کند اسقای من
 نام سبطین شهیدانت چو آرم بر زبان
 می‌چکد خون خموشی از لب گویای من
 شکر لله صیقل حب مسرت‌بخش آل
 پاک کرد از گرد عجز آئینه‌ی احشای من
 شکر لله بی‌سحاب وصف یاران تو نیست
 آب رنگ گلشن فکر دل شیدای من
 شکر لله تا نفس باقی است حب آل و صحب
 همچو خون جریان کند در هر رگ اعضای من
 باب و جدم انبیا را وارثند و مفتی‌اند
 کشور آباد (سلیمانی) بود مأوای من
 هست چون مادر مرا نجم سیادت کافی است
 انتساب این سها با زهره‌ی زهرای من
 بارگاہت را کنم ای خواجه دست‌آویز خود
 تا کند عرض ابن‌عمت مرتضی شکوای من
 هر دل جمعی که من دارم پریشان کرده‌اند
 خدعه‌ی ابلیس و نقش ملعنت القای من
 گر به اعجاز خود امروزم نفرمائی نجات
 از کف این جادوان ای وای بر فردای من

بهر جاه شاهد خود یارب این عاصی ببخش
 کز من آن دم بر گنه شاهد شوند اعضای من
 چون قلم تحریر استدعای من بر لوح کرد
 خادم آل نبی (بیخود) نوشت امضای من
 تا ضیای ماه باشد از ضیای آفتاب
 تا بخار آه باشد در دل دریای من
 باد از صبح ازل صلوات تا شام ابد
 بر تو و بر آل صحب از بنده تا مولای من

منابع و مأخذ:

- ۱- بیخود، محمود (بی تا). دیوان بیخود. تصحیح محمدملاکریم، سقز: محمدی
- ۲- ترجانی زاده، احمد (۱۳۸۲). شرح معلقات سبع. با مقدمه و تعلیقات جلیل تجلیل، تهران: سروش
- ۳- حافظ، شمس الدین (۱۳۷۰). دیوان حافظ. تصحیح حسین الهی قمشه‌ای، تهران: سروش، چاپ چهارم
- ۴- حکمت، علی اصغر (۱۳۶۳). جامی. تهران: توس
- ۵- خاقانی شروانی، افضل الدین بدیل (۱۳۵۷). دیوان خاقانی شروانی، به کوشش سید ضیاء الدین سجادی، تهران: زوار
- ۶- (۱۳۷۵). دیوان خاقانی. ویراسته‌ی میرجلال الدین کزازی. تهران: نشر مرکز
- ۷- خرمشاهی بهاء الدین، (۱۳۶۸)، حافظ نامه، تهران: سروش: چاپ سوم.
- ۸- صفا، ذبیح الله (۱۳۶۹). تاریخ ادبیات در ایران. تهران: فردوسی
- ۹- طالبانی، رضا (۲۰۰۰م). دیوان شیخ رضا طالبانی. تصحیح و شرح: شکر مصطفی، عراق: اربیل
- ۱۰- عبدالباقی، فؤاد (۱۳۶۴)، المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم. قاهره: مکتبه دارالکتب الضریه
- ۱۱- فخرالزمانی قزوینی، ملاعبدالنبی (۱۳۶۲). تذکره میخانه، تصحیح احمد گلچین معانی، تهران: اقبال، چاپ سوم
- ۱۲- قیصری، ابراهیم (۱۳۷۲): "بث الشکوی دو شاعر" (خاقانی و فصیحی). کتاب پاژ، شماره اول، تابستان ۱۳۷۲
- ۱۳- لجنة من الاساتذه (۱۹۸۶)، المجانی الحدیثه عن مجانی الاب شیخو، جددها لجنة من الاساتذه بداره فؤاد افرام بستانی، بیروت: دارالمشرق، الطبعة الثالثة
- ۱۴- ماحوزی، مهدی (۱۳۷۷)، آتش اندر چنگ. تهران: سخن
- ۱۵- محمدی، محمد (۱۳۷۰). درس اللغة و الادب. الجزء الثاني (فی شعر العربی الحدیث)، تهران: مؤلف، الطبعة الثانية.